

واکاوی دیپلماسی استعماری انگلیس در جدایی پیوندهای ایران با بحرین در دوره قاجار

محسن مؤمنی^۱

سارا زمان نژاد^۲

مقدمه

از جمله دولت‌های استعماری که همواره چشم طمع بر خلیج فارس و کرانه‌های آن داشت، کشور انگلستان بود که پیرو این جمله تاریخی یکی از سیاستمداران خود که می‌گفت: «ما دوست و دشمنی نداریم؛ دوستان و دشمنان ما را منافع ما تعیین می‌کنند»، حرکت برای چنگ‌اندازی بر خلیج فارس را آغاز نمودند و در راستای دستیابی به این هدف، از هیچ کوششی فروگذار نمودند. اوضاع سیاسی حاکم بر ایران هم آنان را در رسیدن به هدف خویش که در این زمان جدایی بحرین از ایران بود، یاری رسانید.

از مقوله‌های مهم و اثر گذار در تحولات سیاسی ایران در دوره کوتاه زندیه، انتقال و جابجایی بخش عمده‌ای از قدرت حکومت مرکزی ایران در نواحی و مناطق مختلف کشور به رؤسای قبایلی بود که از دوران صفویه، به ویژه پس از قتل نادرشاه در سال ۱۱۶۰ هـ.ق/۱۷۴۷م به تدریج به توسعه دامنه قدرت خویش می‌اندیشیدند. در دوره زندیه مرکز قدرت کریم خان، شیراز، در نزدیکی آب‌های خلیج فارس قرار داشت، اما با وجود توجه او به اوضاع این آبراهه به دلیل اقدامات انگلیسی‌ها در منطقه که آن هم ناشی از ضعف در دارا بودن نیروی دریایی کارآمد بود، دولت زندیه نتوانست اقدام مؤثری انجام دهد. جانشینان کریم

۱. دانشجوی دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه اصفهان.

۲. کارشناسی ارشد تاریخ گرایش مطالعات خلیج فارس.

خان نیز به دلیل نزاع‌های درونی، نتوانستند بر اوضاع مملکت مسلط شوند و شرایط از کنترل خارج شد. این تحولات به کشور انگلیس و قبایل بادیه‌نشین فرصتی داد که به تحریکاتی ضد امنیت ملی و مالکیت ارضی ایران دست بزنند.

جزیره بحرین که از دوره‌های گذشته جزء قلمرو ایران بود، در سال‌های پایانی حکومت زندیه مورد تهاجم اعراب بادیه‌نشینی از شبه جزیره عربستان به نام آل عتوب واقع شد. آنها موفق شدند بحرین را تصرف کنند. به دلیل درگیری‌های زندیه بر سر جانشینی، حکومت زندیه نتوانست آل عتوب را از بحرین بیرون کند. با روی کار آمدن قاجارها در ایران، خاندان آل عتوب که به آل خلیفه نیز معروف بودند، خود را تحت اطاعت و تابعیت قاجار درآوردند و بحرین از نظر اداری به عنوان یکی از ایالت‌های تحت تابعیت والی فارس درآمد. از این زمان به بعد، تاریخ بحرین تغییر کرد و پیوندهای چندین هزار ساله آن دچار زوال و نابودی گردید.

نقش انگلیس در استقرار آل خلیفه بر مجمع‌الجزایر بحرین

اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، آغاز رقابت‌های استعماری در خلیج فارس بود که انگلستان، فرانسه و هلند، بیشترین تکاپو را برای رسیدن به اهداف خود در این منطقه داشتند. سیاست کشور انگلستان در زمان ایجاد، ارتباط با شیخ نشین‌های خلیج فارس و به دست آوردن نفوذ در بین آنان بود. این وضعیت خصوصاً با ضعف روز افزون حکومت مرکزی ایران، کاهش نفوذش در خلیج فارس و سرزمین‌های جنوبی آن، گسترش نفوذ انگلیسی‌ها در هند، ضرورت حفظ آن و راه‌های ورودی به آن از دست‌اندازی سایر اروپاییان و لوازم امنیت دریایی برای حفظ جریان مبادلات تجاری، منجر به برنامه‌ریزی برای افزایش قدرت در منطقه گردید؛ از این رو بحرین به عنوان جنوبی‌ترین مقر فرمانروایی خاندان زند- که از اهمیت استراتژیکی بسیاری برخوردار بود، مورد توجه آنان قرار گرفت.

نقش تجاری - اقتصادی انگلیس و تأثیر آن بر مهاجرت آل عتوب به بحرین

منطقه خلیج فارس و سواحل و جزایر آن، از مدت‌ها قبل از حضور عتوبی‌ها، مورد توجه و علاقه سیاسی انگلیس و دیگر دولت‌های اروپایی بود و سابقه آن به دوره پادشاهان صفوی می‌رسید (قائم مقامی، ۱۳۵۰: ۲). انگلیس تا پیش از قتل نادرشاه افشار، تنها برنامه‌های تجاری را پیگیری می‌نمود، اما در محدوده سال‌های ۱۷۵۶-۱۷۶۳ م با توجه به برنامه‌های توسعه طلبانه هلندی‌ها برای دستیابی بر بحرین، برنامه‌های سیاسی خود را مبنی بر نفوذ در خلیج فارس، از طریق تحریک شیوخ (آل عتوب) نسبت به دست‌اندازی بر بحرین تغییر داد (فلور، ۱۳۷۱: ۲۱۲). انگلیس برای دستیابی به این خواسته، در وهله اول مقر و دفتر نمایندگی شرکت خود به نام ایک (E.I.C) را از بندر عباس به بصره انتقال داد. این نقل و

۱. کمپانی هند شرقی انگلیس با عنوان اختصاری ایک.

انتقال را باید آغاز استعمار خلیج فارس توسط انگلستان به شمار آورد (اسدپور، ۱۳۸۷: ۲۵۸).
عمال انگلیس از ابتدای نیمه دوم قرن هجده میلادی، روابطی را با شیخ نصر خان حاکم بوشهر^۱ آغاز نمودند تا از این رهگذر بتوانند مواضع خود را در بوشهر و بحرین تقویت نمایند (دلدم، ۱۳۶۳: ۱۰۰؛ امین، ۱۳۷۰: ۱۶۵-۱۶۹). نخستین قرارداد، در سال ۱۷۶۳م/۱۱۷۷هـ ق میان شیخ سعدون، برادر شیخ نصر خان و ویلیام پرایس، نماینده کمپانی هند شرقی (E.I.C) در بوشهر منعقد گردید که با فعالیت‌های پشت پرده شیخ سعدون برای جلب نظر انگلیسی‌ها، زمینه را برای تغییر اهداف انگلیس از تجاری-اقتصادی به سیاسی- نظامی فراهم نمود (اسدپور، ۱۳۸۷: ۲۲۲). در ایجاد ارتباط تجاری بین انگلیس و شیخ بوشهر، تحولات سریع بندر ریگ، به خصوص پس از قتل میرناصر زعابی، به دست پسرش میرمهنا که در رقابت تنگاتنگ با یکدیگر بودند، نقش اساسی را ایفا می‌نمود (اسدپور، ۱۳۷۸: ۳۷۳) شیخ نصر خان و جانشینانش هم چون شیخ نصر دوم و شیخ عبدالرسول خان، بنابر انگیزه‌های تجاری و سپس انگیزه‌های سیاسی و امنیتی به دنبال جلب نظر مقامات انگلیسی و ایجاد ارتباط با آنان بودند.

نقطه عطف در تاریخ اقتصادی آل عتوب، فتح بصره به سال ۱۱۹۰هـ ق/۱۷۷۶م توسط کریم خان زند بود که به واسطه آن، رکود اقتصادی بصره و رونق اقتصادی کویت ۱- که همچنان مقر و پایگاه اعراب عتوبی محسوب می‌گردید- به همراه آورد (جان پری، ۱۳۶۸: ۲۸۶). با فروپاشی قدرت زندیه و عدم توجه قاجارها به امور خلیج فارس، کمپانی ایک و انگلستان فرصت مناسبی را برای پر کردن خلأ ناشی از فروپاشی زندیه در خلیج فارس و کرانه‌های آن پیدا کردند و به تدریج انگلستان در این شرایط به قدرت برتر منطقه تبدیل شده و به تحکیم موقعیت خود پرداخت (امین، ۱۳۷۰: ۱۷۷-۱۷۸). انگلیس در سال ۱۷۹۳م/۱۱۹۹هـ ق قرارداد همکاری با شیوخ بنی عتوب در کویت را به امضا رسانید (اسدپور، ۱۳۷۸: ۲۳۰) و این قرارداد را بایستی آغاز پیوند عتوبی‌ها با انگلیس مبنی بر تحریک آل خلیفه برای دست اندازی به بحرین به شمار آورد.

۱. نقش سیاسی - نظامی انگلیس برای مداخله در منطقه

الف- انگلیس و نیروی دریایی ایران در دوره قاجاریه

یکی از مقوله‌هایی که در بررسی ضعف پیوندهای سیاسی بین دو سرزمین و نقش مؤثر انگلیس در آن، نیاز به بررسی دارد، نیروی دریایی ایران در دوره قاجاریه است. از آنجا که حفظ آبراه خلیج فارس و جزایر و بنادر آن در گرو وجود ناوگان دریایی قدرتمند و کارا بود، انگلیس تمام ابزارهای خود را برای جلوگیری از ایجاد آن، از جمله مخالفت با خرید کشتی و تجهیزات جنگی اعلام نمود. از ابتدای حضور انگلیس در خلیج فارس و انعقاد قرارداد ۱۸۲۰م/۱۲۳۵هـ ق با شیوخ کرانه‌های خلیج فارس و شیخ بحرین، نبود ناوگان دریایی خودنمایی کرد، اما والیان فارس و بوشهر که مأمور رسیدگی به امور بحرین بودند، هرگز اعلام نیاز

۱. بحرین در این زمان تحت اداره شیخ بوشهر قرار داشت.

به ناوگان دریایی را مطرح نمودند، تا اواخر حکومت فتحعلی شاه به واسطه جنگ‌های پی در پی با روسیه، مجالی برای ایجاد ناوگان دریایی وجود نداشت، اما از اواخر حکومت محمد شاه، زمزمه‌هایی برای ایجاد آن به گوش رسید. در دوران والیگری فریدون میرزا، طرح ایجاد ناوگان دریایی از طریق ارسال نامه به حاجی میرزا آغاسی برای خرید کشتی جنگی و کشتی غیر جنگی مطرح شد و از این نظر او را باید نخستین فرد از دستگاه سیاسی قاجار دانست که به اهمیت این موضوع پی برده بود (و ثوقی، ۱۳۸۴: ۴۴۱). ظاهراً تلاش‌های فریدون میرزا برای تأمین منابع مالی جهت خرید کشتی به موفقیتی نرسید و این امر تا دوره صدارت امیرکبیر به تعویق افتاد.

تلاش قاجارها برای دستیابی به نیروی دریایی و کارشکنی انگلیسی‌ها

انگلیس با هر اقدام یا پیشنهادی که دولت ایران برای ایجاد نیروی دریایی، جهت امنیت سواحل خلیج فارس داشت، با شدت هرچه تمام‌تر مخالفت می‌نمود. مسئله بحرین و حقوق مسلمی که دولت ایران همواره در آن ناحیه داشته، یکی از مهم‌ترین عوامل اختلاف انگلیسی‌ها با دولت ایران در خلیج فارس و مخالفت با ایجاد ناوگان دریایی بوده است. (نشأت، ۱۳۵۰: ۳۴۰). بنابراین زمانی که امیرکبیر برای تحکیم اقتدار حکومت قاجار در سواحل خلیج فارس درصدد خریداری کشتی از انگلیس برآمد و به این منظور با سفیر مختار انگلیس در تهران به مذاکره پرداخت، پس از اطلاع وزیر خارجه انگلیس از موضوع توسط شیل در ایران، پالمستون در پاسخ کوتاهی نوشت: «به شما دستور می‌دهم به اطلاع امیر نظام برسانید که دولت انگلستان نمی‌تواند با پیشنهاد وی راجع به تحصیل کشتی‌های مزبور موافقت نماید» (آدمیت، ۱۳۲۳، ج ۱، ۳۰۲-۳۰۳). مخالفت انگلیس با ایجاد ناوگان دریایی، چه دلیلی جز احساس خطر در جلوگیری از افزایش اقتدار ایران در خلیج فارس - که منجر به انجام عملیاتی جهت بازیابی قدرت ایران در بحرین بود - می‌تواند داشته باشد؟ کرزن در این باره می‌نویسد: «در سال ۱۸۶۵ م / ۱۲۷۷ هـ ق پادشاه ایران به این خیال افتاد که یک دسته کشتی جنگی در خلیج فارس داشته باشد که عبارت باشد از دو، سه کشتی بخار و کارگران عرب و هندی و به ریاست یک افسر دریایی انگلیسی، ولی دولت انگلیس از قبول آن خودداری نمود، زیرا می‌دانست مقصود اصلی از این کار دست‌اندازی به جزایر و صیدگاه‌های مروارید بحرین در خلیج فارس است (کرزن، ۱۳۷۳، ج ۲: ۴۷۵). ویلسون می‌گوید: «ما شاه ایران را به این امر تشویق نکردیم، زیرا می‌دانستیم نقشه‌های جاه‌طلبانه برای جزایر بحرین و سایر ولایات مستقل عربستان دارد که ما با آنها هم عهدنامه‌های دوستی بسته بودیم و پیش‌بینی می‌کردیم که وجود قوه قهریه ایران در دریایی که تا آن زمان کشتی‌های چندین دولت رقیب یکدیگر، در آن آمد و شد دارند، بیشتر باعث زحمت است تا انتظام...» (ویلسون، ۱۳۶۴: ۲۱۸).

ناصرالدین شاه در سال ۱۸۶۵ م / ۱۲۷۷ هـ ق برای ایجاد ناوگان دریایی به انگلستان پیشنهاد داد، ولی همان طور که ذکر شد، انگلیس از این امر ممانعت می‌نمود و پادشاه هوس‌باز قاجار نیز آن را به فراموشی سپرد تا اینکه در سال ۱۲۸۴ هـ ق / ۱۸۹۸ م، شیخ محمد خلیفه با اهالی قطر درگیر و از والی فارس،

حسام السلطنه درخواست کمک نمود. حسام السلطنه نیز پس از اعزام نیروهایی از بندر لنگه به بحرین و شکست نیروهایش، نامه‌ای را به دربار مرکزی (ناصرالدین شاه) به این مضمون نگاشت: «... بالجمله، نداشتن کشتی و اسباب و استعداد بحریه دولتی در خلیج فارس، اثرش این است که به رعیت و اهالی بندر دولت قاهره شاهنشاهی - روحی و روح العالمین فداء - این قسم تحکمت می‌نمایند...» (راعین، ۱۳۵۳، ج ۲: ۷۲۶).

نامه‌ای دیگر از حسام السلطنه به سال ۱۲۸۵ هـ / ۱۸۶۸ م با مضمون ایجاد آرامش در بندرعباس و جزایرش:

«... اولیای دولت هر چه بتوانند دو جهاز بخرند، آن وقت من جواب بحریه امام مسقط را اگر ندادم، مرا در همان جهاز غرق بفرمایید. اگر دولت انگلیس جهاز نمی‌فروشد، دول دیگر دارند و می‌فروشند...» (راعین، ۱۳۵۳، ج ۲: ۷۲۷).

از مضمون این نامه‌ها، به دو نکته مهم پی برده می‌شود: یکی نیاز به نیروی دریایی برای ایجاد آرامش در کرانه‌هایی که تحت تابعیت دربار مرکزی ایران بودند، اما به واسطه ضعف ناوگان دریایی به خود اجازه دست‌اندازی و سلب آرامش از نواحی اطراف را داده بودند. نکته دوم اشاره می‌نماید که دولت انگلیس به هر دلیلی مخالف ایجاد نیروی دریایی در کشور است و بارها این موضوع توسط رجال کارآمدی چون امیرکبیر و بعدها والیان فارس چون حسام السلطنه مطرح گردید. نکته سوم همان موضوعی است که در نامه نیز به آن اشاره شده است که اگر کشور انگلستان به ایران کشتی نمی‌فروشد، دیگر کشورها راضی هستند به ایران کشتی بفرروشند، ولی به دلیل ناکارآمدی دستگاه دیپلماسی قاجارها در استفاده از رقابت دولت‌های استعمارگر، نتوانستند از کشورهای رقیب انگلستان برای تجهیز نیروی دریایی استفاده کنند و دولت مرکزی به واسطه دسیسه‌ها، گاهی هوسبازی‌های رجال و شاهان قاجار، گاهی نیز توسط تحریکات انگلیسی‌ها در منطقه و جلوگیری از هر اقدام جدی جهت ایجاد آن، موضوع را یا به فراموشی می‌سپردند یا پس از مدتی، پیگیری لازم صورت نمی‌گرفت و انگلیس خود نامه‌هایی را مبنی بر اینکه اگر به وضعیت کرانه‌ها و جزایر بحرین رسیدگی نمی‌نمایید، خوب آن را به ما بسپارید، به دربار می‌فرستاد (پیوست شماره ۱).

اما در نهایت دولت ایران توانست در سال ۱۳۰۱ ق / ۱۸۸۱ م، با وجود مخالفت‌های انگلیس، دو فروند کشتی به نام‌های شوش و پرسپولیس از آلمان خریداری کند که تا مدت‌ها توسط افسران آلمانی هدایت می‌شد؛ در اینجا نیز انگلیس مخالفت خود را نشان داد؛ تامسون وزیر مختار انگلیس در تهران، علناً در این قضیه دخالت نموده، خاتمه خدمت ملوانان آلمانی و لغو سفارش خرید کشتی‌های جدید از آلمان را خواستار شد. (وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۴۳) این موضوع نشان می‌دهد که آنان از قدرت‌گیری ناوگان دریایی ایران، به ویژه با تسلط آلمانی‌ها بر آن، احساس خطر می‌نمودند و می‌دانستند که در صورت برکناری ملوانان آلمانی و قرار گرفتن آن در دست ایرانیان، ناوگان دریایی مزبور، عملاً کارآمد نخواهد بود.

ب- انعقاد قراردادهای تحت الحمایگی با شیوخ محلی بحرین

یکی از بارزترین روش‌های استعماری انگلیس برای ایجاد نفوذ و تسلط بر بحرین، انعقاد قراردادهایی بود که دخالت در امور داخلی شیوخ، جزء لاینفک آن به حساب می‌آمد. انگلیسی‌ها با استفاده از این قراردادها توانستند به تدریج جای پای محکم برای نفوذ در منطقه و در نتیجه استعمار هر چه بیشتر آن به دست آورده و به حضور خویش در منطقه، رنگ و بوی دیگری دهند.

قرارداد اساسی یا صلح عمومی

آغاز دخالت رسمی نمایندگان انگلیس در امور داخلی بحرین را باید سال ۱۲۳۵ هـ. ق. / ۱۸۲۰ م دانست (اقبال، ۱۳۲۸: ۱۳۳). چرا که در این سال یکی از مهم‌ترین قراردادها بین شیوخ محلی کرانه‌های خلیج فارس و انگلیس منعقد گردید و این قرارداد منافی با مفاد قرارداد ۱۸۱۴ م / ۱۲۲۹ هـ. ق میان دولت انگلیس و ایران بود که همان معاهده مفصل است، زیرا به موجب معاهده مفصل، همه روابط سیاسی ایران و انگلیس در موضوع افغانستان و خلیج فارس و فراریان سیاسی مشخص شده بود و از دخالت‌های نامشروع انگلیسی‌ها و روابط خصوصی آنان با عشایر و حکام محلی، جلوگیری می‌نمود. ماده دوم این معاهده چنین بود: در صورتی که بین امرا و سرکردگان یا طوایف ایرانی و حکام سرحدی نزاعی درگیرد، دولت انگلیس حق مداخله ندارد و هرگاه این حکام حاضر باشند در قبال مساعدت بخشی از خاک ایران را به انگلیس بدهند، دولت انگلیس چنین تقاضایی را قبول نکرده، در امور داخلی ایران دخالت ننماید (اقبال، ۱۳۲۸: ۱۳۴). این معاهده نشان می‌دهد که دربار ایران از وضعیت نواحی جنوبی خود ناراضی بوده و هدف از امضای این عهدنامه را حفظ حدود سیاسی انگلیس می‌داند و در واقع با امضای این قرارداد، در پی ایجاد حربه‌ای در مقابل مداخلات انگلیسی‌ها بوده است. نکته اساسی قرارداد ۱۸۲۰ م / ۱۲۳۵ هـ. ق، وارد کردن شیخ بحرین بدون اجازه از دربار ایران بود، زیرا بحرین جزئی از ایالت فارس به شمار می‌رفته و هر گونه اقدامی در آن جز با تأیید شاهزاده قاجار که حاکم فارس بود، صورت نمی‌گرفته است؛ بنابراین نخستین گام برای زوال پیوندهای سیاسی بحرین با ایران در این زمان توسط انگلیس برداشته شد.

نخستین نشانه‌های چشم‌داشت انگلیس به بحرین در سخنان هنری ویلاگ^۱، وزیر مختار انگلیس، در جریان مبارزه با دولت‌مردان ایرانی در مارس ۱۸۲۰ م / ۱۲۳۵ هـ. ق آشکار شد. هنگامی که وی از موافقت دولت ایران با واگذاری پایگاه‌های انگلیسی در کرانه‌های خلیج فارس ناامید شد، تهدید کرد که انگلیس، بحرین را اشغال خواهد کرد (موحد، ۱۳۸۰: ۴۵-۴۶؛ فرهمند، ۱۳۸۶: ۱۴۹). بنابراین انگلیس هدف خود را از مدت‌ها پیش، از حمله به جواسم و انعقاد قرارداد مشخص کرده بود و فقط به دنبال فرصتی برای تحمیل و اجرای آن بود. دنیس رایت پس از قرارداد ۱۸۲۰ م در نقش نماینده بریتانیا می‌نویسد: «قرارداد ۱۸۲۰ م نقش نماینده شرکت هند شرقی را دگرگون ساخت - از این پس وی - می‌بایست وظیفه اصلی مسئولیت اجرای

1. Sir Henry Willock.

این قرارداد و قراردادهای بعدی را که با شیوخ عرب منعقد می‌گردید، بر عهده گیرد. او دیگر تاجر نبود، بلکه شخصیت سیاسی مهمی بود که با کمک نیروی دریایی که حال به صورت دائمی در خلیج استقرار داشتند، قدرتی را که نماینده آن بود، اعمال نماید» (رایت، ۱۳۵۹: ۲۲۳). این موضوع به خوبی نشان می‌دهد که در پی برنامه‌های از پیش تعیین شده انگلیس، اهداف دیگری خودنمایی می‌کند.

قرارداد منع تجارت برده

از دیگر سیاست‌های انگلیس در منطقه، مبارزه با تجارت برده بود و کسی از مبارزه با آن سخن می‌گوید که در این زمان، خود غرق در اجرای سیاست‌های امپریالیستی و استعماری بود و هزاران نفر را به عنوان برده در جای جای جهان به خدمت خود گرفته بود (محمود، جلد ۲: ۵۳۲). انگلیسی‌ها با نمایاندن خود به عنوان سردمداران مبارزه با برده‌داری، به دنبال آن بودند که حق بازرسی و تفتیش کشتی‌های تجاری را به دست آورند و بر جریان تجارت و حمل و نقل کالا نظارت کامل داشته باشند. آنان درصدد بودند با ایران نیز چنین قراردادی منعقد کنند و در سال آخر سلطنت محمد شاه، وی را تحت فشار گذاشتند که به قرارداد منع برده‌فروشی که بین پنج کشور اروپایی امضاء شده بود، بپیوندد که با مرگ محمد شاه این مسئله به تعویق افتاد (زرین قلم، ۱۳۳۷: ۱۲۸). سؤال اینجاست که امضای قراردادی بین پنج کشور در اروپا چه لزومی داشت که کشوری در خاورمیانه و آن هم خلیج فارس، ششمین امضاء کننده آن باشد؟ وادالا نایب کنسول فرانسه در خلیج فارس در این رابطه نوشت: «به طور خلاصه تمام کسانی که در کرانه‌های خلیج فارس سکنی گزیده‌اند، مجبورند در برابر نیروی انگلستان، کمر خم کنند، زیرا انگلیسی‌ها همه چیز را کنترل می‌کنند و هیچ‌گونه مداخله یا اعتراضی را نمی‌پذیرند» (وادالا، ۱۳۵۶: ۷۳).

امیر کبیر می‌دانست که در صورت امضای قرارداد منع تجارت برده با بریتانیا، اختیار ایران در خلیج فارس از گذشته هم کمتر می‌شود و در مقابل، بریتانیا اختیاردار کامل خلیج فارس می‌گردد. این به معنای پایان یافتن دریانوردی ایرانیان در خلیج فارس و از دست رفتن بخش زیادی از درآمد ایران که از طریق تجارت دریایی به دست می‌آمد، می‌شد. اما با مرگ وی، همه چیز به نفع بریتانیا تغییر کرد، زیرا در سال ۱۲۶۹ هـ. ق / ۱۸۵۱ م قراردادی بین ایران و بریتانیا به امضا رسید که به موجب آن، انگلیسی‌ها حق داشتند به بازرسی کشتی‌هایی که مظنون به حمل برده بودند، بپردازند و در صورت مشاهده برده در آن، برده‌ها را خارج کرده، کشتی و کارکنان و اموال آنان را آزاد سازند، اما در آن حرفی از توقیف و ضبط کشتی و اموال آن نیامده بود (ریکس و کلی، ۱۳۸۰: ۳-۴). همین قرار داد، پس از صلح بین ایران و انگلیس به واسطه عملیات نظامی هرات و معاهده پاریس، در سال ۱۸۵۶ م به مدت ده سال دیگر تجدید و تمدید شد (زرین قلم، ۱۳۳۷: ۱۲۳؛ گرکانی، ۱۳۲۵: ۶۸).

قرارداد دیگری که به صورت رسمی و قانونی بحرین را تحت‌الحمایه انگلیس می‌نمود، در دوران حکومت شیخ عیسی بن علی منعقد گردید؛ به موجب قرارداد اخیر، اقامت یک نماینده انگلیسی برای همیشه در بحرین به منظور رسیدگی به دعاوی اتباع خارجی و مشاوره با شیخ در امور حکمرانی پذیرفته شد. این

نماینده حق مداخله در امور گمرکی را نیز عهده دار شد. با این قرارداد، دیگر حقی برای ایران باقی نماند و همه امور تحت اختیار انگلیس قرار گرفت. تا پیش از این، نماینده سیاسی انگلیس - که از او به عنوان نماینده مقیم نیز یاد می‌شود - در بوشهر اقامت داشت و در صورت نیاز، خود را به بحرین می‌رسانید؛ این معنایی جز انکار حق قانونی ایران در بحرین و تلاشی جدید در جهت نابودی پیوندهای میان دو سرزمین، چه معنای دیگری می‌تواند داشته باشد. این گونه بود که شیخ ساکن بحرین در دوره انحطاط قاجاریه، از ضعف دولت مرکزی ایران سوء استفاده کرد و به موجب قراردادهایی که در سال‌های ۱۸۲۰، ۱۸۶۱، ۱۸۸۰ و ۱۸۹۲ م با دولت انگلستان منعقد کرد، به تدریج بر نفوذ خود در آن سرزمین افزود و بعدها مدعی شد که از زمان قرارداد ۱۸۲۰ م دولت انگلستان، شیخ بحرین را مستقل شناخته است.

در یک جمع‌بندی کلی، بایستی اشاره نمود که انگلیس با شناختی که از منطقه خلیج فارس و حکام محلی آن به دست آورده بود، متوجه شده بود در صورتی می‌تواند آنان را تحت سلطه بگیرد که اندیشه‌های خود مختاری و استقلال‌طلبی را میان آنان ایجاد نماید و آن نیز جز با انعقاد قراردادهایی مبنی بر حمایت آنها امکان پذیر نیست بنابراین قراردادهای از پیش تنظیم شده‌اش را که احتمالاً روی مفاد آنها بسیار کار کرده بود، آماده کرد و از طریق معرفی خود تحت عنوان حامی خلیج فارس، جای پای محکمی را به مدت ۱۵۰ سال در خلیج فارس و بحرین ایجاد نمود.

ج- حضور نماینده انگلیس در خلیج فارس

از زمانی که ناوگان دریایی انگلیس وارد خلیج فارس شد، ساکنان سواحل این دریا رنگ آسایش را ندیدند و هر روز به نوعی درگیر فتنه‌های کارگزاران انگلیس بودند که در این میان، هیچ یک از همسایگان به اندازه ایران متضرر نگردید، چرا که به واسطه حضور آنان، یکی از مهم‌ترین جزایر خویش را از دست داد. از این زمان، نماینده انگلیس تحت عنوان نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس که وظیفه حفظ صلح و امنیت به نفع بریتانیا در خلیج فارس را یدک می‌کشید و به همین منظور، می‌کوشید تا اطمینان حاصل کند که شیوخ حاکم بر کرانه‌های خلیج فارس به عهدنامه‌های گوناگونی که از ۱۸۲۰ م به بعد با بریتانیا منعقد کرده بودند وفا می‌نمایند یا نه، در بوشهر استقرار یافت. نماینده مزبور نیز بیشتر به مثابه حاکم یکی از مستعمرات عمل می‌کرد تا یک دیپلمات؛ و توجهی نیز به احساسات ایرانیان نشان نمی‌داد. وی از قدرت و اقتدار فراوانی برخوردار بود، چرا که ناوگان دریایی در اختیار داشت که می‌توانست برای به اجرا درآوردن مقاصد خود، آنها را به راه بیندازد (رایت، ۱۳۵۹: ۷۹-۹۲؛ فرانکلین، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۵؛ وادالا، ۱۳۵۶: ۶۹؛ Marlowe, 1962, pp39). بنابر این نقشه انگلیس، برای قدرت دادن ظاهری به شیوخ منطقه و وارد کردن بحرین به این بازی سیاسی جزء وظایف اصلی نمایندگان مقیم در خلیج فارس در نظر گرفته شد و انگلستان با حمایت از قبایل و شیوخ عرب منطقه و تحریک آنان ضد ایران، با تکیه بر مهم‌ترین نظریه استعماری خود، یعنی «اختلاف بینداز و حکومت کن» کل منطقه را به عنوان یک حاشیه امن برای حفظ هندوستان در اختیار خود درآورد.

د- انگلیس و ایجاد کشمش بین شیوخ آل خلیفه

یکی دیگر از ابزارهای کارآمد انگلیس برای نفوذ و دخالت در امور بحرین، ایجاد اختلاف و دشمنی میان شیخ بحرین با سران و بزرگان آل خلیفه بود؛ از آنجا که انگلیسی‌ها از ارتباط میان شیوخ محلی بحرین و والیان فارس اطلاع یافته بودند، برای تغییر در وضعیت حکومت و انتصاب شخص دست نشانده خود، از «سیاست اختلاف بینداز و حکومت کن» استفاده می‌کردند. به همین منظور به ایجاد تفرقه و کشمکش میان سران آل خلیفه پرداختند. شیخ عبدالله که شخص مقتدری بود و حدود ۲۲ سال حکومت کرد، از مداخله انگلیس‌ها در امور بحرین ممانعت می‌کرد؛ از این رو انگلیسی‌ها نیز مخالفان شیخ را تحریک کرده، با چند فروند کشتی به بحرین حمله کردند که در نتیجه شیخ عبدالله فرار کرد (نشات، ۱۳۵۰: ۴۵۸-۴۵۹؛ سدیدالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۶۰).

در دوران حکم‌فرمایی شیخ محمد بن خلیفه و نامه‌نگاری میان وی با دربار ایران، انگلیس احساس خطر نموده، درصدد برآمد تا اوضاع را به نفع خود تغییر دهد. اسدالله میرزا حاکم بوشهر، در نامه‌ای به وزارت امور خارجه به تشریح سخنان فرستاده شیخ بحرین پرداخت و به نقل از وی نوشت: «از هنگامی که بیرق ایران را ما برده‌ایم بحرین و خود را بسته و رعیت دولت علیه ایران دانسته‌ایم، از آن سال تا به حال، سفرای دولت انگلیس بنای بد سلوکی و بدرفتاری را گذارده، ما را اذیت و آزار می‌نمایند. ما از آنها آسوده نیستیم و می‌خواهیم در ظل حمایت دولت ایران، از اذیت ایشان ایمن باشیم.» (فره‌مند، ۱۳۸۶: ۱۵۰).

انگلیسی‌ها برای تغییر وضعیت موجود، برادر شیخ محمد به نام علی را تحریک نمودند تا ضد شیخ محمد خلیفه عمل نماید (نشات، ۱۳۵۰: ۴۴۸) و این کار را تا جایی پیش بردند که منجر به نزاع بین آن دو و زخمی شدن علی گردید. میرزا مهدی خان، منشی مهمام خارجه فارس، پیش از سرنگونی حاکم بحرین، در نامه‌ای به تاریخ ۱۸ شوال ۱۲۷۶ به وزارت امور خارجه درباره فعالیت‌های انگلیسی‌ها در بحرین هشدار داده، آماده باش قوای ایران را برای رهسپار شدن به بحرین درخواست کرده بود (ظہیر نژاد ارشادی، ۱۳۸۵: ۵۵). کرزن می‌نویسد: «شیخ محمد با وجود اظهار اطاعت، همیشه در پی دسیسه بازی و فساد بود. در ۱۸۶۱م/۱۲۷۷ق برای جلوگیری از نیرنگ‌های او (نامه‌هایی که شیخ محمد به تهران نوشته و استمداد و استغاثه می‌کرده است را نیرنگ دانسته) عهدنامه دیگری در تأمین صلح و مودت با انگلستان بسته، ولی هیچ عهدنامه و امضایی نمی‌توانست این روباه پیر را مانع شود و در سال ۱۲۸۴ق/۱۸۶۷م دوباره به دزدی دریایی مشغول شد (منظور کرزن از دزدی دریایی، عمل حمله به قطر برای اطاعت شیخ آنجا از حکومت ایران و زد و خوردی که صورت گرفته است)» (گرکانی، ۱۳۲۵: ۷۶). روند دست نشانده‌گی حکام بحرین تا جایی پیش رفت که شیوخ بحرین از شیخ عیسی به بعد در همان آغاز حکمرانی، خود و تبار خود را تابع انگلیس و فرمانبردار وی اعلام می‌داشتند. برای نمونه شیخ حمد پسر شیخ عیسی به سال ۱۳۳۹ق/۱۹۲۱م نوشت: بنا به فرمایش دولت علیه بریتانیا، من امروز مسئولیت حکومت این کشور را به دوش می‌گیرم» (طلوعی، ۱۳۶۶: ۱۲۲؛ سدیدالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۹۱).

نتیجه

دولت انگلستان که برای تثبیت مقام و موقعیت خود در هندوستان و توسعه نفوذ و اقتدار خویش در عمان و سواحل اقیانوس هند، هر زمان با دسته‌ای از اعراب خلیج فارس همکاری می‌نمود، انگلیس در ۲۵ نوامبر سال ۱۸۱۴ میلادی، برابر با ۱۲ ذی الحجه ۱۲۲۹ قمری، معاهده‌ای را با شاه ایران، فتحعلی شاه، امضا نمود که از دخالت در امور ایران داخلی ایالات و حکام ایران اجتناب کند؛ با وجود این، دولت انگلیس در سال ۱۲۳۵ هـ ق / ۱۸۲۰ م قرارداد دیگری را با شیوخ منطقه و همچنین بحرین به امضا رسانید و این قرارداد آغاز تلاش‌های استعمارگرانه انگلیس برای جدایی بحرین از ایران گردید که نه به منظور دوستی با بحرین که به دلیل تأمین منافع خویش در این منطقه استراتژیک منعقد گردید. از این پس، شیخ محلی بحرین، استقلال خویش را به طور کامل از دست داده، تنها نظاره‌گر مداخلات کارگزاران انگلیس در خلیج فارس و بحرین بود و با وجود تلاش‌های برخی از حکام محلی بحرین، نتوانستند به قدرت گذشته باز گردند و بحرین در سال ۱۹۷۱ م از خاک ایران جدا گردید؛ بنابراین، می‌توان اذعان نمود که اگر نفوذ انگلستان در منطقه پایدار نمی‌ماند، بحرین نه تنها خواهان استقلال نمی‌گردید، در راستای حفظ پیوندهای خویش با ایران می‌کوشید.



منابع و مأخذ

- آدمیت، فریدون، امیر کبیر و ایران (ورقی از تاریخ سیاسی ایران)، ج ۱، تهران، بنگاه آذر، ۱۳۲۳.
- اسدپور، حمید، تاریخ اقتصادی و سیاسی خلیج فارس در عصر افشاریه و زندیه، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۷۸.
- اقبال، عباس، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۸.
- امین، عبدالامیر، منافع بریتانیا در خلیج فارس، ترجمه علی رجیبی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- پری، جان، کریم خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.
- دلدم، اسکندر، خلیج فارس، تهران، مؤسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۳.
- رائین، اسماعیل، دریانوردی ایرانیان، ج ۲، تهران، چاپخانه سکه، ۱۳۵۰.
- رایت، دنیس، انگلیسی‌ها در ایران، ترجمه غلام حسین صدری افشار، تهران، اختران، ۱۳۵۹.
- ریکس، توماس. ام و کلی، جی. بی، اعراب و تجارت برده در دریای پارس، ترجمه حسن زنگنه، شیراز، نوید شیراز، ۱۳۸۰.
- زرین قلم، علی، سرزمین بحرین از دوران باستان تا امروز، تهران، چاپ هنریخش، ۱۳۳۷.
- سدیدالسلطنه مینایی، محمدعلی، تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر، به تصحیح و تحشیه احمد اقتداری، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰.
- طلوعی، محمود، نبرد قدرت‌ها در خلیج فارس، تهران، پیک ترجمه و نشر، ۱۳۶۶.
- ظهیرنژاد ارشادی، مینا، گزیده اسناد خلیج فارس، ج ۵، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵.
- فرانکلین، ویلیام، مشاهدات سفر از بنگال به ایران در سال‌های ۱۷۸۶-۱۷۸۷، ترجمه محسن جاویدان، تهران، بنیاد فرهنگ و هنر ایران، مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی، ۱۳۵۸.
- فرهمنده، علی، «کارگردانی انگلیس در تجزیه بحرین از ایران» ش ۳۱، ۱۳۸۶، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ص ۱۴۵-۱۸۵.
- فلور، ویلم، حکومت نادرشاه، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۶۸.
- قائم مقامی، جهانگیر، بحرین و مسایل خلیج فارس، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۰.
- کرزن، جرج، ایران و قضیه ایران، ج ۲، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۲، تهران، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، ۱۳۵۳.
- مقدسی جعفری، محمود، خلیج فارس مهد پارسیان، با پیوستی موجز از محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۸۶.
- منشور گرکانی، م. ع، سیاست انگلیس در خلیج فارس و جزایر بحرین، بی‌جا، چاپخانه مظاهری، ۱۳۲۵.
- موحد، محمدعلی، مبالغه مستعار (اسناد بریتانیا و ادعای شیوخ بر جزایر تنب و ابوموسی)، تهران، کارنامه، ۱۳۸۰.
- نشأت، صادق، تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران، شرکت نسبی کانون کتاب، ۱۳۵۰.
- وثوقی، محمدباقر، خلیج فارس و ممالک همجوار، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
- ویلسون، آرنولد، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- وادالا، ر.، خلیج فارس در عصر استعمار، ترجمه شفیع جوادی، تهران، سحاب کتاب، ۱۳۵۶.
28. M arlowe. Joun, Persian Gulf in the twentieth century, 1962, Cresset Pressa.